

زندگی، خدمات و آثار عزیزالله سلیمانی اردکانی

ع- صادقیان

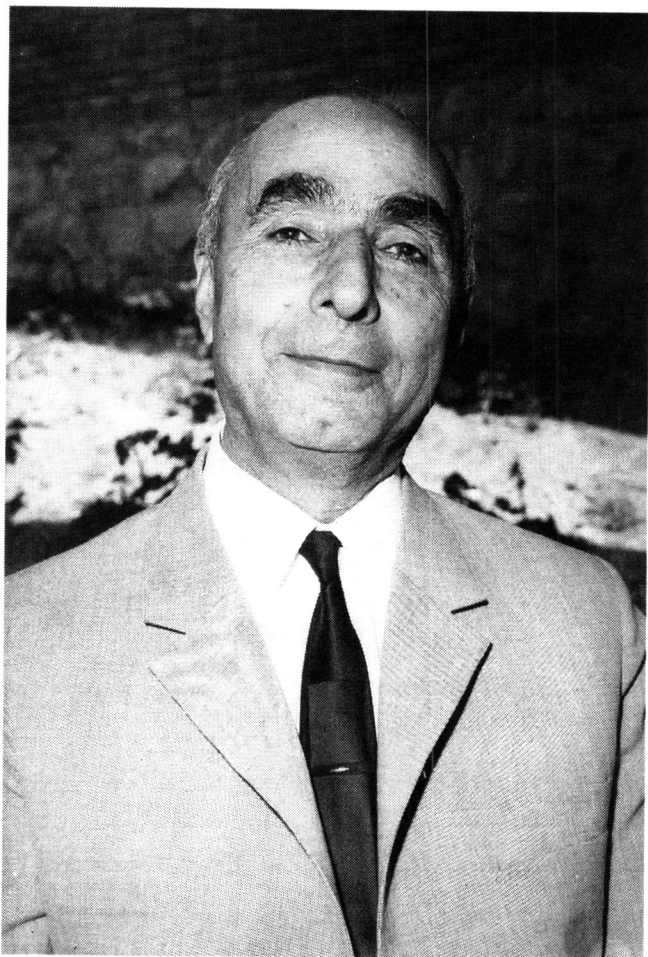
الف- زندگی‌نامه

عزیزالله سلیمانی اردکانی مبلّغ، مدرّس، محقّق سخت‌کوش و مؤلف فاضل بهائی در ۲۰ آبان ۱۲۸۰ش در روستای (کلاته یزد آباد) در مجاورت سبزوار خراسان در خانواده‌ای مؤمن زاده شد و در چهارم آبان ۱۳۶۴ش. به سن ۸۴ سالگی به دنبال یک بیماری طولانی در گنبد کاووس صعود کرد.

نیاکان و دودمان

سلیمانی از طرف مادر نوه شاطر رضا از مؤمنین اولیّه اردکان یزد بود و شاطر رضا در اوائل ایمان دچار صدمات عدیده گردید و به هدایت جمعی موفّق شد. وی در ایّامی که جمال مبارک در بغداد به سر می‌بردند به زیارت هیکل اطهر شتافت و جنب بیت مبارک یک باب مغازه نانوائی باز کرد و نان مصرفی بیت مبارک را بدست خود تهیّه و تقدیم می‌کرد. بدین جهت از قلم حضرت بهاءالله به «خبازالله» و «خباز الاحدیّه» ملقب گردید.

پدر سلیمانی دهقان زاده‌ای از مردم اردکان یزد به نام استاد سلیمان بود که در جوانی به امرالله مؤمن شده بود. استاد سلیمان و خانواده‌اش به دریافت الواحی از قلم مرکز میثاق مفتخر شده بودند. از جمله در یکی از الواح به افتخار اولادش چنین مرقوم فرموده‌اند: «ای اولاد سلیمان در کشور الهی بوسه بر پایه سریر سلیمانی زدن دلیل سلاله خسروی است و برهان ولادت ثانوی. در این مقام پیشانی عبودیت بر سجده‌گاه رقیّت نهاده و در کمال بندگی به پرستش ربّ و دود پردازید و البهاء علیکم ع»



عزیز اللہ سلیمانی اردکانی

۱۲۸۰ - ۱۳۶۴ شمسی

۱۹۰۱ - ۱۹۸۵ میلادی

بعداً این خانواده با توجه به مضمون این لوح مبارک، نام خانوادگی خود را «سلیمانی» قرار دادند.

حرفه استاد سلیمان، کشاورزی، باغبانی و مقنّی گری یعنی حفر چاه و قنات بود. وی با دختر شاطر رضا ازدواج کرد که یکی از فرزندان آنها عزیزالله سلیمانی بود. استاد سلیمان چندین سال پس از ازدواج از اردکان به جوین و سبزوار خراسان نقل مکان کرد و در آن حدود به کار مشغول شد. عزیزالله سلیمانی تا دو سالگی در همین نقطه نشو و نما کرد و سپس به همراه خانواده به نیشابور کوچ کرد. در آنجا به مکتب رفت و به زودی خواندن و نوشتن را به خوبی یاد گرفت.

کوچ به عشق آباد

سلیمانی ۵-۶ ساله بود که به همراه عائله به عشق آباد رفت. در آن زمان عشق آباد یکی از مراکز مهم امر بهائی در ترکمنستان و محل استقرار مشرق الاذکار بود. عده کثیری از اهالی شهرهای ایران به این خطّه مهاجرت کرده و سکونت گزیده و به کار داد و ستد مشغول بودند. در آن ایام غالباً ناشرین نوحات‌الله به عشق آباد رفت و آمد می‌کردند. مجالس و محافل باشکوه و پرجمعیت در این شهر، در جوار مشرق الاذکار تشکیل می‌گردید و کلاسهای متعدد و معلومات امری دائر بود و فضلالی بهائی در آن کلاسها به تدریس معارف بهائی اشتغال داشتند. مشرق الاذکار رونقی بسزا داشت و باغهای اطراف آن همیشه پر گل و ریحان بود.

در آن ایام استاد سلیمان پدر سلیمانی از طرف محفل روحانی به خدمت در باغهای مشرق الاذکار گمارده شد. عزیزالله نوجوان به مدرسه بهائیان راه یافت. در این مدرسه علاوه بر دروس معمول، کتاب (دروس الدیانه) تألیف شیخ محمد علی قرائی تدریس می‌شد و شاگردان موظف بودند مطالب آن را حفظ نمایند. سلیمانی در همه دروس مخصوصاً زبان عربی سرآمد اقران بود. پدرش با اینکه شخص کم‌سوادی بود، شبها داستان انبیا و سرگذشت شهدای سبعه یزد و قدمای اردکان را برایش نقل می‌کرد و ضرب المثل‌های شیرین و اشعار مختلف به وی می‌آموخت.

عزیزالله سلیمانی در ساعات تعطیل مدرسه، به مشرق الاذکار نزد پدر می‌رفت و در ایوان آنجا می‌نشست و به دستور پدر کلمات مکنونه را با صدای بلند می‌خواند و چندین بار این کار را تکرار می‌کرد. به طوری که تمام کلمات مکنونه را پس از چندی از حفظ کرد. چون خطّش خوب بود به پیشنهاد احبّاء کتاب مستطاب اقدس را استنساخ می‌کرد و برای هر جلد یک منات می‌گرفت و با آن وجه ناچیز مخارج لوازم تحریر و کفش و جوراب وی تأمین می‌شد. سلیمانی به این طریق حدود یکصد نسخه از آن سفر جلیل را استنساخ کرد به طوری که آن را از حفظ داشت.

ترک تحصیل و اشتغال به کار در نوجوانی

عزیزالله سلیمانی مدرسه بهائی را تمام کرد و چون برای رفتن به مدارس روس باید شهریه پردازد و پدرش که پیر و خانه‌نشین شده بود، استطاعت پرداخت آن را نداشت، ناگزیر در چهارده سالگی ترک تحصیل کرد. مدتی در عشق آباد و پس از آن مدت یکسال

در محلی دوردست در مرز ترکمنستان در مغازه یکی از احبّاء کار می‌کرد. البته زندگی دور از خانه و خانواده برای نوجوانی چون او بسیار مشکل و توأم با رنج و درد غربت بود. لذا بسیاری از اوقات را به گریه و آه و ناله می‌گذراند. پس از یکسال با کمک برادر بزرگتر به عشق آباد به میان خانواده باز گشت. در آن هنگام که مقارن وقوع انقلاب اکتبر بود، مدتی در مغازه صرافی کار کرد. سپس مستقلاً مغازه‌ای باز کرد و به صرافی و داد و ستد مشغول شد. کم کم شیخ هولناک فقر و فاقه که سالها بر خانواده وی سایه افکنده بود محو شد و فی الجمله خود و خانواده‌اش به راحت و آسایش و گشایش رسیدند. سلیمانی در هجده سالگی با دختری از خانواده بهائی به نام (ضیائیه) ازدواج کرد و فرزندی به نام (طاهره) به آنها عنایت گردید ولی همسرش متأسفانه پس از سه سال مسلول شد و صعود کرد.

روحیه تحصیل و آموختن مادام‌العمر

نکته‌ای که باید ذکر شود این است که گر چه سلیمانی در ۱۴ سالگی تحصیل در مدارس عمومی را ترک کرد، ولی این برای وی به معنای پایان آموختن و تحقیق و مطالعه نبود. در همان اوقات در کلاسهای متعدد امری شرکت می‌کرد و از محضر فضلالی امر فیض می‌برد و بر گنجینه معلومات خود می‌افزود. از جمله در کلاس فلسفه به معلمی سید مهدی گلپایگانی و کلاسهای دیگر به معلمی شیخ محمد علی قاشانی، میرزا منیر نبیل زاده، شیخ حیدر معلم، ثابت مراغه‌ای و سید عباس علوی. وی قبل از آن کتابهای درسی مرسوم مثل شمسه و قهقهه، مثنوی و کلیله و دمنه و اخلاق مصوّر را خوانده بود.

سلیمانی روحیه تحقیق و مطالعه را در سراسر عمر خود حفظ کرد و با حافظه قوی و ذهن وقّادی که داشت فلسفه و حکمت و زبان و ادبیات عرب را به طور کامل نزد استادان متعدد در خراسان یاد گرفت.

خود در این مورد نوشته است:

«... باری حقیر پی در پی تحصیل می‌کردم تا آنکه تمام الفیه را به خاطر سپردم به طوری که روزی (در همدان) با یک عده از احباب در کنار نهر آب نشسته بودیم و کتاب الفیه چاپ بخارا در دستم بود. فروهر نامی که اطلاعات وسیعی در ریاضیات و مهارتی در زبان انگلیسی داشت، لسان عربی را هم می‌دانست کتاب را از دستم گرفته هر جای آن را که باز کرد و نام آن باب را گفت از اول تا آخر از حفظ خواندم. بعد گفت بعضی از طلاب اشعار الفیه را وارونه از حفظ می‌خوانند. آیا تو هم از عهده بر می‌آیی؟ گفتم امتحان کنید. کتاب را گشود و به یک باب آن اشاره نمود. بنده از بیت آخر گرفته از بر خواندم تا به اول رسیدم حضار همه آفرین گفتند...» (۱)

و در جای دیگر: «... اولین نامه را به لسان عربی (در همدان) به عنوان استاد عبدالکریم برای عشق آباد انشاء کرده به جناب آقا سید عباس (علوی) دادم که به بینند و اگر اشتباهی دارد تصحیح فرمایند ایشان دو سه بار به دقت مطالعه کردند و چیزی برخلاف قاعده ندیدند و حسن انشای آن را پسندیده تبریک گفتند... قدری می‌خواستم بعد از حفظ الفیه و خواندن سیوطی شروع به جامی و مغنی نمایم. جناب علوی فرمودند سیوطی کتابی جامع و پرمطلب است و هر که آن را به خوبی فرا گیرد در صرف و نحو کامل است و محتاج به چیز دیگری

نیست دیگر لزومی ندارد که تو وقت خود را صرف جامی و مغنی کنی. در آن وقت اطاعت کردم ولی در مراجعت به طهران به مطالعه هر یک از کتب مذکوره پرداختم و دیدم همه را به خوبی می‌فهمم چنانکه می‌توانم تدریس کنم. علی‌ای حال بنده در این سفرها از هر که مطلب مهمی می‌شنیدم یادداشت و در سینه ضبط می‌نمودم. در همدان یک نسخه کتاب از تألیفات حجت‌الاسلام غزالی را خریدم مشتمل بر منطق و فلسفه و شروع به مطالعه آن نمودم، چه هدف اصلی بنده از تحصیل، مقدمات فرا گرفتن حکمت الهی بود که به مطالب این علم شوق وافر داشتم و چون در حکمت مقرر است که شوق ترکیبی است از وجدان و فقدان، این شوق از استماع برخی مطالب فلسفی پیدا شده بود که جسته جسته از افواه شنیده بودم و به مذاقم فوق العاده شیرین آمده بود ولی این آرزو یعنی تحصیل و تکمیل حکمت بعد از زحمات بسیار به حصول پیوست...» (۲) شوق تحصیل فلسفه لحظه‌ای سلیمانی را راحت نمی‌گذاشت و پیوسته در صدد بوده که وسیله‌ای فراهم گردد و آبی بر آتش شوقش زده شود تا اینکه این منظور برآورده شده، می‌نویسد: «اما در این میانه (در مشهد) خداوند جلّت عنایته برای تکمیل علم حکمت الهی وسیله خوبی فراهم ساخت چه در آن نزدیکی مدرسه‌ای بود که یکی از اساتید علم حکمت در آن حجره داشت. چون آوازه مهارت او را شنیدم به سراغش رفتم. شهرت آن مرد (ایسی) و از اهل گرمرو آذربایجان بود و در دانشکده معقول و منقول مشهد سمت استادی داشت. حقیر آن اوقات کتب متعدّد دیگری غیر از آنچه داشتم در فن حکمت بدست آورده عندالفرصت مشغول مطالعه بودم که از جمله شرح منظومه حاجی ملاهادی سبزواری بود و پیش خود قرار گذاشتم که متن حکمت متعالیه را از بر کنم این تصمیم را عملی کردم یعنی تمام اشعار حاجی را مرتباً و تدریجاً در سه سال از بر کردم. به طوری که تا بحال هم در سینه محفوظ است. اما مدت تحصیلم در محضر آن مرد قریب دو سال بود که به غیر از ایام جمعه و تعطیلات رسمی همه روزه خدمتش می‌شرفتم. حتی روزی که بهروز پسر هفت ماهه‌ام جان سپرد و آتش این مصیبت تا مغز استخوانم سرایت نمود، درس را تعطیل نکردم و بالجمله می‌توانم عرض کنم که از وجود آن بزرگوار بیش از سایر اساتیدی که در عمر خود دیده بودم مستفیض گشتم زیرا در تقریر و تشریح حقایق، ضنّت (خسّت) نمی‌ورزید و کلّ مطالبی که ضمن مطالعات هشت ساله حکمت برایم لاینحل مانده بود، از بیاناتش حلّ گردید. شرح منظومه را یکبار از اول تا آخر درس گرفتم و بعد از اتمام، یکبار دیگر آن کتاب را نزدش دوره کردم. یعنی دفعه دوم حقیر تقریر می‌کردم و او گوش می‌داد که اگر اشکال یا اشتباهی داشته باشم برطرف شود. سپس شرح اشارات را شروع کردم و تقریباً نصف آن را پیشش خواندم و بسیاری از مواضع متن اشارات را نیز از بر کردم. اواخر اوقات کار به جایی رسیده بود که می‌فرمود تو دیگر محتاج به استاد نیستی. بلکه خود استادی و پیوسته از موفقیت بنده دراکمال این علم اظهار مسرت می‌نمود...» (۳)

خبر صعود حضرت عبدالبهاء و دو سفر تبلیغی به ایران

باز گردیم به دنباله سرگذشت سلیمانی، در آن ایام خبر صعود حضرت عبدالبهاء به عشق آباد رسید و جامعه بهائی را سوگوار ساخت. بسیاری از احبای آن شهر برای تحقّق آرزوی

هیكل اطهر به تبلیغ قیام کردند. از جمله سلیمانی که حدود بیست سال داشت به اتفاق همسایه مغازه‌اش به نام (نادر) داوطلب سفرهای تبلیغی به ایران شدند که مورد تصویب محفل روحانی عشق آباد قرار گرفت. آنان سفر خود را در سال ۱۳۰۱ شمسی آغاز کردند و در این مسیر سفر خود را انجام دادند: تازه شهر (در ساحل خزر)، بندر گز، بهشهر، ساری، بابل، شه‌میرزاد، سنگسر، سمنان، طهران، قزوین، دیلمان، لاهیجان، لنگرود، رشت، انزلی، بادکوبه، بالاخانی، تازه شهر و عشق آباد. آنان در این مسافرت که ۱۱ ماه به طول انجامید در هر نقطه مدتی اقامت می‌کردند و با احبای آنجا ملاقات می‌نمودند و به ابلاغ کلمه به طالبان می‌پرداختند. سپس به نقطه دیگری عزیمت می‌کردند. آنان در این سفر با بسیاری از معارف احبای ایران آشنا شدند.

سفر دوم به ایران به همراهی جناب سید عباس علوی

سلیمانی پس از مراجعت از سفر اول به عشق آباد در آن هنگام که بیست و دو سال داشت پس از چند ماه با صوابدید محفل روحانی، به همراه جناب سید عباس علوی برای دومین بار عازم ایران شد. در این سفر که ۱۹ ماه به طول انجامید، از طریق مشهد، نیشابور، سبزوار، سنگسر، سمنان، به طهران وارد شدند و مدتی در این شهر توقف کردند. سلیمانی در طهران محضر فاضل شیرازی را درک کرد و به تکمیل معلومات امری خود پرداخت. پس از مدتی با صلاحدید محفل روحانی به اتفاق از طریق قم و اراک به همدان رفتند و مدتی در آن شهر و نقاط اطراف به سیر و سفر و ملاقات احباء و شرکت در جلسات و ابلاغ کلمه‌الله به متحریان حقیقت پرداختند. سلیمانی در تمام مدت سفر ۱۹ ماهه در سفر و حضر از محضر جناب علوی استفاده می‌کرد و در زمینه علوم اسلامی و زبان عربی به تکمیل معلومات خود می‌پرداخت.

صداع

سلیمانی در ایام جوانی از جمله در سفرهای اول و دوم خود از عشق آباد به ایران به سردردی دائمی و مودی که خود آنرا (صداع) خوانده، مبتلا گردید. این بیماری آنی وی را راحت نمی‌گذاشت و با اینکه در هر شهر به پزشکان متعدّد مراجعه کرد، معالجات آنان سودی نبخشید و این (صداع) هم چنان زندگی را بر وی تلخ کرده بود. در سفر دوم به ایران، در مراجعت از همدان به طهران پس از اینکه از مراجعه به اطباء نتیجه‌ای نگرفت به خانم دکتر مودی و معاون او خانم الیزابت پزشکان بهائی امریکائی که در طهران در بیمارستان صحت به طبابت مشغول بودند، مراجعه کرد. آنان بیماری وی را ناشی از کم‌خونی دانستند و به رفع آن کوشیدند. سلیمانی در اثر توصیه آنان و تقویت بنیه و رفع کم‌خونی از این بیماری مزمن چند ساله نجات یافت.

مراجعه به عشق آباد و ازدواج مجدّد و عزیمت به ایران

در مراجعت وی به عشق آباد، انقلاب اکتبر واقع شده بود و اشتغال به کسب خصوصی امکان نداشت. ناگزیر چند سال در مدرسه بهائی عشق آباد به تدریس پرداخت تا اینکه حکومت مدرسه را تصرف و آن را تعطیل کرد. در تابستان ۱۳۰۶ ش. با صمدیه خانم فروغی ازدواج کرد. کم‌کم تضییقات از طرف دولت زیاد می‌شد و امکان زندگی و فعالیت

سلیمانی با معلومات و اطلاعات عمیق دینی و آگاهی به زبان عربی و مکاتب فلسفی و تسلط بر آثار مقدسه گذشته مخصوصاً قرآن و احادیث اسلامی هم چنین از آثار امری گنجینه‌ای غنی اندوخته بود.

وی زبانی گویا و قاطع داشت و چون از روش بحث منطقی اطلاع داشت، با مهارت و احاطه و حافظه قوی و ذهن وقاد خود می‌توانست با مبتدیان مختلف الفکر و مختلف العقیده روبرو شود به ایرادات آنها پاسخ گوید و به ابلاغ کلمه‌الله پردازد.

سلیمانی سالها در طهران و آذربایجان به اداره بیوت تبلیغ موقت بود. پس از تدریس در دوره سه ساله کلاس عالی تبلیغ، در شهریور ۱۳۲۷ با تصویب محفل روحانی ملی ایران به عنوان مبلغ ثابت و مقیم با عائله به تبریز رفت و در آن شهر اقامت گزید و تا سال ۱۳۳۴ در استان آذربایجان به سیر و سفر و تبلیغ و تدریس و تألیف اشتغال داشت. وی طی این مدت هر از چندی به قراء شهرها، و قصبات استان وسیع آذربایجان سفر می‌کرد و با دوستان ملاقات می‌نمود و در هر جا به مناسبت به ابلاغ کلمه‌الله می‌پرداخت.

در بهمن ماه ۱۳۳۴ ش. به حضور حضرت ولی امرالله مشرف شد و به دستور ایشان خدماتش را به آذربایجان منحصر نکرد بلکه در سایر نواحی ایران به سفرهای طولانی می‌پرداخت.

در سال ۱۳۴۰ با تصویب محفل ملی، طهران را مرکز سکونت خود و عائله قرار داد و به هر جا که لازم بود سفر می‌کرد.

سافرت‌های تبلیغی و تشویقی خارج از ایران

افزون بر آنچه گفته شد، سلیمانی به سفرهای دیگر به خارج ایران به این شرح اقدام کرد، - در سال ۱۳۴۵ ش. به اشاره معهداعلی سفری یکساله به ترکیه انجام داد که در خلال آن چند روز به حلب و شام رفت و یکماه هم به ایتالیا سفر کرد.

- در مرداد و شهریور ۱۳۴۷ به دعوت محفل ملی ایران سفری به پالمو (ایتالیا) انجام داد و در کنفرانس آن محل شرکت کرد و در مراجعت به ارض اقدس مشرف شد که ۱۹ روز به طول انجامید.

- در بهمن ۱۳۴۸ ش. سفری یکماهه به پاکستان انجام داد.

- به اشاره محفل ملی ایران از شهریور تا دی ماه ۱۳۵۱ ش. به مدت ۴ ماه سفری به شرق ادنی و امارات و عمان انجام داد.

- در سال ۱۳۵۴ ش. (۱۹۷۸م) به دعوت معهد اعلی به مرکز جهانی بهائی رفت و مدت شش ماه در مرکز مطالعه نصوص و الواح به مطالعه و تفحص در آثار مبارکه اشتغال داشت.

دوم- تدریس و تعلیم

در سال ۱۳۲۴ ش. بنا به صلاحدید محفل روحانی ملی ایران، حجره‌ای را که با دو نفر دیگر مشترکاً داشت، یکسره رها کرد و مسئولیت اداره و تدریس در کلاس عالی تبلیغ را که دوره آن سه سال بود به عهده گرفت. وی علاوه بر سرپرستی و اداره آن کلاس به تدریس زبان عربی، ادبیات فارسی، منطق و تاریخ اسلام اشتغال داشت. دیگر اساتید این کلاس در آغاز بدین شرح بودند، عبدالحمید اشراق خاوری: استدلال، فقه اسلام، تفسیر احکام و تاریخ

امر بهائی. علی اکبر فروتن: اصول نظم اداری، احمد یزدانی: مبادی روحانی، ملیحه ذبیح: زبان انگلیسی. در سالهای بعد سید عباس علوی، حبیب الله صحیحی و فاضل طهرانی به گروه مدرّسین این مؤسسه پیوستند.

سلیمانی برای تدریس در این کلاس جزواتی تهیه و تألیف می‌کرد که به تدریج جمع‌آوری شد و بعداً به صورت کتابهای «منطق سلیمانی» و «رشحات حکمت» تدوین شد و به چاپ رسید.

تدریس در مؤسسه عالی معارف بهائی

تأسیس مؤسسه عالی معارف بهائی یکی از اهداف جامعه بهائی ایران در نقشه پنج ساله بود. سلیمانی در این مؤسسه همراه با اساتیدی چون دکتر علی مراد داودی، بدیع الله فرید و دکتر محمد افغان به تدریس پرداخت.

ج- آثار

آثار سلیمانی را بدون توجه به تقدّم و تأخر انتشار می‌توان بدین شرح بررسی کرد:

۱- لغت نامه بر لوح سلطان ایران

سلیمانی متن لوح مبارک خطاب به سلطان ایران را اعراب گذاری کرد و لغت نامه‌ای برای آن نوشت که به همراه این اثر جلیل خطاطی شد. بار اول در سال ۱۳۲ بدیع در ۱۵۸ صفحه به قطع جیبی توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران به چاپ رسید و برای بار دوم عیناً در سال ۱۹۸۴م. در هند تجدید چاپ گردید.

۲- رساله مختصر در معرفی امر بهائی

در این رساله که به قطع جیبی منتشر شده، سلیمانی اجمالاً به معرفی تاریخ و مبادی و تعالیم امر بهائی پرداخته به طوری که خواننده در مدت کوتاهی می‌تواند اطلاعات جامعی درباره امرالله بدست آورد. این رساله در طهران منتشر شده است.

۳- منطق سلیمانی

این کتاب در منطق قدیم نوشته شده و به تصریح نویسنده جنبه تلقی آن بر جنبه منطقی آن فزونی دارد. کتاب شامل ۷۹ درس و یک خاتمه است و چنانکه نویسنده نوشته کسانی که می‌خواهند (رشحات حکمت) را بخوانند باید اول این کتاب را مطالعه نمایند. منطق سلیمانی در ۲۱۹ صفحه در سال ۱۳۳۵ شمسی در طهران به چاپ رسیده است.

۴- رشحات حکمت

این کتاب در سال ۱۲۶ بدیع در طهران توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری تکثیر شده است. رشحات حکمت در دو جلد و ۵ جزء تدوین شده و در حکمت قدیم (فلسفه مشاء) بحث کرده است. سلیمانی در این کتاب به نصوص مبارکه نیز استشهاد نموده است. چنانکه در پایان کتاب آمده نویسنده قصد داشته جزء ششم کتاب را به حکمت اشراق اختصاص دهد ولی این امر انجام نگرفته است.

۵- کتابی قطور

در جواب همه ردیه‌هایی که تاکنون بر امر نگاشته شده است. این کتاب به چاپ نرسیده و نگارنده آن را ندیده. تنها وصف آن را خوانده است. (در مقاله کیومرث سلیمانی در مجله پیام بهائی شماره ۹۹)

۶- اشعار

سلیمانی دارای طبع شعر بوده و از قواعد و اصول شعر عروضی آگاهی داشته است. وی گاه‌گاهی شعری می‌سروده و کتابچه شعری هم داشته است ولی این اشعار زیاد نبوده است. وی در این باره چنین می‌نویسد: (۴)

«فانی گاهی در جوانی اشعاری می‌سرودم لکن از وقتی که در طهران رسماً داخل خدمات امری گشتم، اشتغالات روحانی مجال کار دیگر نمی‌داد. جز اینکه در سفرها یعنی در بین راهها بر سیبل ندرت ایباتی بر زبان می‌آمده و همان آن یادداشت می‌شده. به این نیت که بقیه‌اش گفته شود. اما طبع خامد و قریحه جامده برای اتمام یاری نمی‌کرده است. از جمله این است:

با باد همیشه پا پیائیم	ما سالک وادی بلانیم
ناکرده درنگ چون صبائیم	برخورده به سنگ همچو آیم
پر سوده به ابر چون همائیم	با وصف همه شکسته بالی
آسوده زیبع و از شرائیم	دکان ریا و عجب بستیم

ایضاً:

می‌کنم وصف جمالت تا بیارایم سخن را	می‌برم نام تو بر لب تا کنم شیرین دهن را
گر نیشانم بیایت از چه خواهم جان و تن را	دارم امید لقاییت تا کنم خود را فدایت
می‌شوم آتش سراپا می‌فروزم انجمن را	توشه می‌گیرم بخلوت یک قیس از مجمر دل

نگارنده به جز این دو قطعه که نقل شد، اشعار دیگری از وی در نشریات و مجلات بهائی ندیده است.

۷- لحظات تلخ و شیرین

این کتاب در حقیقت زندگی نامه سلیمانی (اتوبیوگرافی) است. وی خاطرات و واقعات زندگی خود را از آغاز زندگی و دوران کودکی، نوجوانی و جوانی، خود با قلمی روان و شیرین به رشته تحریر درآورده است. سلیمانی در این کتاب از جزئیات سالهای زندگی خود سخن گفته و در خلال سیر و سفرهای متعدد خود به نواحی و شهرها و قراء و قصبات ترکستان و ایران با بسیاری از معاریف و متقدمان امر ملاقات‌ها کرده و در هر موضع درباره آنها مطالبی درج کرده که همه حاوی نکات تاریخی است. این کتاب در ۲۸۳ صفحه به قطع خشتی ماشین شده و اگر روزی به چاپ برسد حاوی مطالب فراوان تاریخی و آموزنده است. سلیمانی وقایع زندگی خود را تا سال ۱۳۳۴ (سال معروف به ضوضای فلسفی) به رشته تحریر درآورده و ده سال بعد (۱۳۴۴ ش) تجدیدنظری در آن به عمل آورده و حواشی چندی بدان اضافه کرده است. (۵)

۱- مصابیح هدایت

اثر ده جلدی مصابیح هدایت بی‌گمان اثری بی‌نظیر و کاری است کارستان. به جرأت می‌توان گفت اثری به این غنا و عظمت در این رشته در مطبوعات فارسی بهائی یگانه است. آنچه در این کتاب اهمیت دارد جنبه بدعیّت و نوآوری آن است که برای اولین بار شرح سوانح ایام حیات یکصد تن از مشاهیر و معارف امر بهائی از زمان حضرت اعلی تا دوره معهداعلی، در این کتاب جمع شده است. بی‌گمان در آینده ایام برای پژوهشگران درباره جامعه بهائی ایران، مصابیح هدایت، منبعی غنی و یگانه بشمار خواهد رفت. باید به این نکته توجه داشت که سلیمانی در حد امکانات زمان خود، عمر و نیروی جوانی را وقف تحقیق و تحریر و جمع‌آوری شرح احوال یکصد نفر از کسانی کرده که به هنگام طلوع شمس حقیقت در مهد امرالله یک عمر در معرض قتل و غارت و فقر و آوارگی و دربدری بوده‌اند. وی از ایام جوانی با بسیاری از معارف بهائی که به عشق آباد رفت و آمد داشته‌اند، آشنا بوده و در سالهای بعد در ایران به واسطه مسافرت‌های بسیاری که به غالب نقاط کشور می‌کرده با عده زیادی از بزرگان امر بهائی آشنایی پیدا کرده و شرح حال آنان را از زبان خودشان شنیده و ثبت کرده است که بالطبع اعتباری فراوان به مندرجات مصابیح هدایت می‌بخشد.

سلیمانی برای اینکه شرح حال کسی را در مصابیح هدایت درج کند ۲ شرط قائل بوده است:

۱- اینکه شخص مبلغ بوده باشد ولو اینکه سواد نداشته باشد.

۲- صاحب معلومات وسیع دینی باشد ولو اینکه تبلیغ نکرده باشد.

سلیمانی در نوشتن مطالب مصابیح هدایت دقت و وسواس لازم را به کار می‌برده و اصول اعتدال، صراحت و صداقت را مراعات می‌کرده است وی در این باره می‌نویسد:

«... این بنده در تألیفات خویش چه در مجلدات مصابیح هدایت و چه در این کتاب (لحظات تلخ و شیرین) درباره احدی برخلاف آنچه شخصاً معلوم شده، قضاوت نکرده و نمی‌کنم. بدین شرح که هر لغتی که در نوشته‌های حقیر به کار رفته با توجه به معنایش به کار رفته است. یعنی بیفکرانه هر چه به قلم آمده ولو نزدیک به مقصود و مراد بوده نوشته نشده بلکه سعی شده است در اوصاف هر کسی همان کلماتی بکار برده شود که آن کس واقعاً و تماماً دارنده معنی و مفهوم آن است. مثلاً در توصیف اخلاق اشخاص درباره همه کس من باب مراعات روی و تحسین عبارت، کلمات فداکار و بردبار و مردم‌دار و پرهیزکار مرقوم نگردیده بلکه از میان امثال این کلمات آنهایی انتخاب شده که شخص موصوف فی الحقیقه واجد آن صفت بوده است. خواه یکی و خواه بیشتر. ایضاً درباره کمالات اکتسابی احدی من باب مبالغه یا آرایش کلام، کلمات فاضل و کامل و محقق و محیط و نحیر و ادیب و حکیم و بی‌نظیر و بی‌عدیل و مانند اینها از آنچه در این موارد به ذهن متبادر می‌گردد به نگارش نیامده، بل دقت گردیده است لغاتی از نعوت اختیار شود که منطبق با نعوت باشد. هکذا در وصف ظواهر اشخاص از خوبی منظر و تناسب پیکر و حسن رفتار و لطف گفتار و غیر ذلک الفاظی که استعمال گردیده است جنبه شاعرانه نداشته بلکه مطابق

حقیقت بوده به هم‌چنین در اظهار ذمائم ظاهری و باطنی نفوس زمام قلم بدست اعتساف سپرده نشده و حاصل اینکه در مدح و قدح هیچ کس تا بحال خامه این شکسته بال به طریق افراط و تفریط نرفته و در هیچ موردی هم تزئین لفظ بر تفهیم معنی مقدم داشته نشده و به عبارت اخیری معنی فدای لفظ نگردیده...» (۶)

سلیمانی در مورد پیدایش فکر تألیف مصابیح هدایت چنین نوشته است:

«... این ذره بی‌مقدار از دیرگاهی در ضمیر داشت که در یکی از مواضع امریه کتابی بنگارد و در صفحه روزگار از خود یادگاری بگذارد شاید که بدین وسیله مستحق دعای خیری گردد. لکن در انتخاب موضوع مردّد بود. چه عندالاحباب به وضوح پیوسته که از معارف الهیه و غوامض مسائل ربّانیه چیزی نیست که از قلم اعلی و خامه گهربار مرکز میثاق و کلک مشکین میباید نازل نشده باشد. بل از سماء مشیت از بدو امر تاکنون که دوره نورافشان حضرت ولیّ امرالله می‌باشد آیات و بینات سماویّه پی در پی در نزول و صدور است و آنی نیست که از گلشن عنایت نفحاتی نوزد و دمی نه که از ابر رحمت رشحاتی نرسد. در این صورت معلوم است که تحقیقات انسانی در جنب علم نامحدود حق نمودی ندارد... لذا به خاطر رسید که کتابی در تراجم احوال بزرگان امرالله یعنی علماء و مبلغین بهائی که از حرارت شوق حبیب و شعله عشق محبوب گداخته و بر دیگران پرتو انداخته‌اند تألیف و به محضر احبای الهی تقدیم نماید و این عزم موقعی به مرحله جزم رسید که یکی از فضایل معاصر و علمای متبحر امر اقدس ابهی که عنقریب نامش زیب این دفتر خواهد شد. (۷) بنده را به این کار تشویق فرمود. لهدا... روش نگارش را طوری قرار داد که از شرح احوال هر بزرگی علاوه بر فائده تاریخی از قبیل نام و نشان و مولد و موطن و غیرها نتایج علمی و اخلاقی نیز اخذ شود زیرا هر یک از آن نفوس بزرگوار البتّه واجد محاسن اعمال و لطائف اقوالی بوده‌اند که نفس آن مزایا آنان را در سلسله بزرگان درآورده و نامشان را قابل درج در تواریخ کرده و دریغ بود که برای جانب‌داری از شیوه اختصار از ذکر آن اوصاف و مناقب که نماینده اعتقاد و ایمان و نمایاننده شخصیت آنان است صرف نظر گردد. بدین جهت این ذره فانی دامن همت و جدیت را بر کمر بسته از مأخذهای صحیح با دقت تمام و تحقیق کافی، احوال نفوس مطلوبه را جستجو کرد و تا جایی که امکان داشت سعی نمود که از حوادث مهمّه صاحبان ترجمه چیزی از قلم ساقط نگردد و خدمات و فداکاری‌های آنها که سرمشق وفاداری و جان‌نثاری آیندگان است تا حدی که بر صحت آن اطمینان حاصل شده باشد درج گردد.» (۸)

و نیز وجه تسمیه کتاب را چنین شرح می‌دهد: «... نام این مؤلفات را اقتباساً من کتاب الله حیث قال عزّ بهائه و جلّ کبريائه: انصروا یا قوم اصفیائی الذین قاموا علی ذکری بین خلقی و ارتفاع حکمتی فی مملکتی. اولئک انجم سماء عنایتی و مصابیح هدایتی للخلائق اجمعین... (مصابیح هدایت) گذاشتم.» (۹)

برخی ملاحظات درباره مصابیح هدایت

منابعی را که سلیمانی برای استخراج شرح حال‌ها در اختیار داشته می‌توان چنین ذکر کرد:

- ۱- از افراد مورد نظر اگر زنده بوده‌اند شرح حالشان را از زبان خودشان شنیده و ثبت کرده است.
 - ۲- معمرین احباء اعم از خویشان یا نزدیکان و دوستان افراد مورد نظر.
 - ۳- کتب تاریخ امر که چاپ شده و وجود داشته یا کتب تاریخی خطی امری و یادداشت‌های خطی شخصی.
- از آنجا که سلیمانی سالهای متمادی در تبریز اقامت داشته بسیاری از این شرح حال‌ها را در آن شهر تحریر و تنظیم کرده است.
- این اثر گرانقدر در ۱۰ جلد و جمعاً مشتمل بر ۵۶۷۱ صفحه است که در این مجلّات شرح احوال ۹۹ نفر از معارف احبّاً در آن‌ها درج شده است. (ضمیمه شماره ۱)
- جلد اوّل تا نهم توسط مؤسسه ملّی مطبوعات امری ایران تا قبل از انقلاب با روش استنسیلی و تایپی تکثیر شده و جلد دهم در سال گذشته با تایپ کامپیوتری از طرف یاران مه‌د امرالله در نسخ محدودی به چاپ رسیده است.
- این نکته شایان توجه است که از میان ۹۹ نفر فقط یک نفر از بانوان بهائی (قدسیه خانم اشرف) در این کتاب آمده و ۹۸ نفر دیگر از مردان بهائی بوده‌اند.
- متن شرح حالها بدون فصل بندی و تقسیمات دیگر پشت سر هم تنظیم گردیده و مطالب به سبکی ساده و روان نوشته شده و از پاورقی به ندرت استفاده به عمل آمده است.
- منابع و مأخذ مندرجات در پاورقی یا آخر هر شرح حال به طرز کتب تحقیقی امروز، در کتاب وجود ندارد مگر اینکه مؤلف در متن، مأخذی را ذکر کرده باشد.
- مؤلف از بکار بردن کلمات و لغات عامیانه پرهیز می‌کرده و نیز چنانکه خود متذکّر شده در نوشتن «غلط مصطلح» را بر «صحیح مهجور» ترجیح می‌داده است.
- اگر از صاحبان شرح حال‌ها الواح یا زیارت نامه‌ای بدستش رسیده آنها را در کتاب ضبط کرده و اگر شخص موصوف اشعاری داشته شمّه‌ای از آنها را هم در کتاب آورده است.
- در غالب شرح حال‌ها عکس شخص موصوف درج شده است.
- مجلّات ۱-۲-۳-۴ دو بار بچاپ رسیده و بقیه تنها یکبار چاپ شده‌اند.
- مؤلف در درج شرح حال‌ها رعایت تقدّم و تأخّر زمانی را نکرده است به طوری که در یک جلد بیوگرافی افرادی متعلق به دوره‌های حضرت اعلی، حضرت بهاء‌اللّه، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امراللّه را می‌توان یافت. این مطلب حاکی از آن است که جامعه بهائی ایران هیچگاه از امنیت و اطمینان به اوضاع برخوردار نبوده و مؤلف سعی داشته هر چند شرح حال را که موجود داشته ولو صاحبان آنها به دوره‌های متفاوت متعلق باشند در یک مجلّد تدوین کند و برای نشر به مسئولان بسپارد.

مأخذ

- ۱- لحظات تلخ و شیرین اثر عزیزالله سلیمانی (نسخه خطی)
- ۲- کیومرث سلیمانی - شرح حال دانشمند ارجمند جناب عزیزالله سلیمانی - مجله پیام بهائی، شماره ۹۹.
- ۳- اطلاعات و خاطرات شخصی نگارنده.

یادداشت‌ها:

- ۱- لحظات تلخ و شیرین، ص ۱۳۲.
- ۲- مأخذ بالا، ص ۱۳۴.
- ۳- مأخذ بالا، ص ۱۸۲.
- ۴- مأخذ بالا، ص ۲۳۰.
- ۵- نسخه‌ای از این کتاب به لطف دوست ارجمند قدرت‌الله درتائی بدست نگارنده رسیده که از ایشان سپاسگزارم.
- ۶- لحظات تلخ و شیرین، ص ۲۴۴.
- ۷- عبدالحمید اشراق خاوری
- ۸- مصابیح هدایت، جلد اول، مقدمه ص ۳.
- ۹- مأخذ بالا، ص ۶.

ضمیمه شماره ۱

جدول مشخصات مجلدات ده گانه مصابیح هدایت

جلد	سال چاپ	تعداد صفحات	تعداد زندگی نامه‌ها
اول	۱۲۱	۵۵۹	۱۱
دوم	۱۲۱	۵۷۲	۱۰
سوم	۱۲۳	۶۱۹	۱۰
چهارم	۱۱۸	۵۸۶	۱۰
پنجم	۱۱۸	۵۱۶	۱۲
ششم	۱۲۵	۴۹۳	۸
هفتم	۱۲۹	۵۰۷	۹
هشتم	۱۳۰	۵۱۴	۱۰
نهم	۱۳۲	۶۲۷	۹
دهم	۱۵۷	۶۷۴	۱۰

مجلدات اول تا چهارم چاپ دوم و سایر مجلدات چاپ اول می‌باشند. محل چاپ کلیه مجلدات طهران و سال‌های چاپ تاریخ بدیع است.

ضمیمه شماره ۲

فهرست اسامی رجال مورد بررسی در مجلدات ده گانه «مصابیح هدایت»

الف- جلد اول شامل شرح احوال این افراد: ۱- حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی -۲و۳- تیر و سینا -۴- میرزا حسین زنجانی -۵- ملا محمدرضا آبادی یزدی -۶و۷- ورقا و روح‌الله -۸- ملانصرالله شهید شه‌میرزادی -۹- شیخ محمد ابراهیم فاضل شیرازی -۱۰- نبیل اکبر قانلی -۱۱- آقا بزرگ گرایلی

ب- جلد دوم: ۱- میرزا یوسف خان وجدانی -۲- شیخ حیدر معلم -۳- ملا علی شهید سبزواری -۴- عباس قابل آواده‌ای -۵- میرزا ابوالفضل گلپایگانی -۶- شیخ علی اکبر شهید قوچانی -۷- حاجی سید جواد کربلانی -۸- امین‌العلمای شهید اردبیلی -۹- حسین قلی میرزا موزون -۱۰- میرزا عزیزالله مصباح

ج- جلد سوم: ۱- سید مهدی گلپایگانی -۲- حسین بک کوچرلینسکی -۳- ملا عبدالغنی اردکانی -۴- آقا محمد نعیم -۵- میرزا محمد ثابت مراغه‌ای -۶- سید محمد ناظم الحکما -۷- میرزا محمد ناطق اردستانی -۸- میرزا محمود فروغی -۹- میرزا علی محمد سررشته دار -۱۰- استاد علی اکبر شهید یزدی

د- جلد چهارم - ۱- میرزا مهدی اخوان‌الصفاء -۲- مشهدی عبدل قره‌باغی -۳- میرزا عبدالله مطلق -۴- میرزا منیر نبیل زاده -۵- میرزا عبدالکریم اشراق -۶- ملا بهرام

- اخترخاوری -۷- حاجی مهدی ارجمند -۸- میرزا موسی حکیم باشی قزوینی -۹- ملاً علی
جان ماه‌فروزی -۱۰- میرزا حاجی آقا رحمانیان سنگسری
- ه - جلد پنجم ۱- صدرالصّدور همدانی -۲- میرزا عبدالمجید حکیم مراغه‌ای -۳- سیّد
یحیی سیرجانی -۴- حاجی واعظ قزوینی -۵- صدیق‌العلمای شهید -۶- میرزا حیدرعلی
اسکوئی -۷- حاجی شیخ زین‌العابدین ابراری -۸- محمد حسین الفت -۹- حاج محمد
طاهر مالمیری -۱۰- حسن فؤادی -۱۱- زین‌المقربین نجف آبادی -۱۲- میرزا محمد باقر
بصار رشتی
- و- جلد ششم - ۱- میرزا یوسف خان وحید کشفی -۲- سیّد حسن متوجّه -۳- میرزا
حسن رحمانی‌نوش آبادی -۴- سیّد عباس علوی خراسانی -۵- میرزا محمد ثابت شرقی -
۶- شیخ محمد علی قاضی -۷- حاجی میرزا حسین معلّم یزدی -۸- سیّد اسدالله حیرت
قمی
- ز- جلد هفتم: ۱- شیخ محمد کاظم سمندر قزوینی -۲- میرزا اسدالله فاضل مازندرانی
۳- میرزا علی اشرف عندلیب -۴- ملاًرمضانعلی بقائی تیلکی -۵- رمضانعلی بقائی -۶-
علی ممتازی (فاضل یزدی) -۷- ملاًمحمد صادق مقدّس خراسانی -۸- شیخ الرئیس
ابوالحسن میرزا قاجار -۹- عزیزالله جذّاب خراسانی
- ح- جلد هشتم ۱- دکتر عطاءالله بخشایش - ۲ و ۳- میر ابوطالب و سیّد محمد رضا
شهمیرزادی (بقیة‌السیف) -۴- ملایوسف بیک نخعی خوسفی -۵- سلیمان خان تنکابنی -۶-
میرزا محمود زرقانی -۷- سیّد مصطفی شهید رومی -۸- میرزا محمد علی خان بهائی -۹-
غلامحسین آصفی -۱۰- حاجی ابوالقاسم شیدانشیدی.
- ط- جلد نهم - ۱- عبدالحمید اشراق خاوری -۲- سلیمان شکیبا -۳- محفوظ الحق
علمی -۴- علی آذری -۵- عباس محمودی -۶- احمد یزدانی -۷- قدسیه خانم اشرف -
۸- میرزا تقی خان بهین‌آئین (قاجار) -۹- عبدالوهاب ذبیحی
- ی- جلد دهم - ۱- خسرویمان پارسی -۲- شاه‌بهرام موبدزاده -۳- اسفندیار بختیاری -
۴- استاد جوانمرد شیرمرد -۵- فرج‌الله مجیدی -۶- سید ارتضی حسین عابدی فاضل
نوگانوی -۷- دکتر امین‌الله احمدزاده -۸- میرزا محمد تقی ابن ابهر -۹- الله قلی سبحانی
سنگسری -۱۰- نیل زرندی.